

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم

بدین بوم و برزنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

نویسنده: ژرژ پولیتزر - کمونیست فرانسوی
برگردان از: حمید محوی
۲۳ دسمبر ۲۰۱۴

«فلسفه عصر روشنائی و تفکر مدرن»

۳

ماتریالیسم و بورژوازی

از وقتی که پرولتاریای انقلابی به شکل جدی بورژوازی را به مخاطره انداخت، بورژوازی نیز به یاد خدماتی افتاد که کلیسا و اعتقادات مذهبی برای حفظ قوانین اجتماعی انجام داده بودند و به این ترتیب فلسفه اجداد انقلابی اش را به فراموشی سپرد. انگلس می نویسد: هیچ دست آویزی برای بورژوازی فرانسه و آلمان باقی نمانده بود که در سکوت از آزادی اندیشه شان قطع نظر نکنند، در این صورت به نوجوانی شباهت داشتند که هنگام سوار شدن بر عرشه کشتی با افتخار سیگاری را گوشه لبش پک می زند ولی به خاطر لرزش های کشتی دچار حال به هم خوردگی شده و با بی قیدی سیگارش را رها می کند.

متفکران برجسته یکی پس از دیگری به پرهیزکاران با تقوا تبدیل می شوند و به تدریج با احترام از کلیسا یاد کرده و خود را با افکار جزمی و سنت هائی تطبیق می دهند که از این پس به زعم آنها اجتناب ناپذیر است. بورژوازی فرانسه با رعایت سنت قدیمی مذهب کاتولیک از خوردن گوشت در روزهای جمعه امتناع می ورزد و بورژوازی آلمان نیز روی صندلی های کلیسا به موعظه بی پایان پروتستان ها گوش می دهد و عرق می ریزد. بورژوازی فرانسه و آلمان دیگر با ماتریالیسم توافقی ندارند:

Die Religion muss dem Volk erhalten werden

مردم به مذهب نیاز دارند. از دیدگاه آنان مذهب تنها و آخرین وسیله برای نجات جامعه از هرج و مرج کامل است. در واقع، در آلمان و به خصوص بعد از جریان کمون، بورژوازی ارتجاعی به شکل نظام یافته ای ماتریالیسم را به فراموشی می سپارد. حتی تا همین چند سال پیش از این در فرهنگ وژگان فلسفی اصطلاح «ماتریالیسم دیالکتیک» را قید نمی کردند. ماتریالیسم بدوی و حتی پوزیتیویست (مکتب اثبات گرا یا تحصیل گرا) به عنوان اشکال ماتریالیسم معرفی می شدند و توسط فیلسوفان ارتجاعی که بیش از پیش جمعیت دانشگاهی را تشکیل می دادند پیروزمندانه مردود اعلام می شد. در عین حال بین جوانان تحصیل کرده علیه علم و تحقیر آن تبلیغ کرده، و کمابیش بینش راز و رمز مدارانه را گسترش می دادند تا آنها را از گزند نخبگان بی شمار در امان بدارند و تاریخ شناسان ارتجاع با اتکاء به آنها علت اصلی موفقیت انقلاب را به بورژواها می آموختند.

ولی روشن است که نمی توانستند تمام آنسیکلوپدیسست ها را از برنامه درسی مدارس حذف کنند. با این وجود روش خاصی را به کار می بردند که دیدرو در کتاب «جواهرات دست و پا گیر» توضیح می دهد: کوتوله هائی مسلح به قیچی و تیغ ریش تراشی که سر مردان بزرگ را به سبک و سلیقه خودشان پیرایش می کنند. شنیدم که یک نفر بینی اش را می خواست و نمی توانست بی آن که این قطعه روی صورتش باشد خودش را نشان دهد، «کوتوله به او گفت: آه! کله، دوست من، شما دیوانه هستید. این بینی که موجب تأسف شما شده، ترکیب صورت شما را به هم می زد، خیلی دراز، دراز بود...»

این بینی درازی که سعی می کردند از روی صورت آنسیکلوپدیسست ها حذف کنند، افکار ماتریالیستی آنها بود. بعد شروع کردند به انتشار منتخب آثار با متن های بی اهمیت و نوشتن کتاب درباره فیلسوفان قرن هجدهم ولی فراموش کردند یادآور شوند که آنها ماتریالیست بودند. به عنوان مثال، در کتابی که اخیراً پروفیسور پایه Bayet نوشته است، در مورد قرن هجدهم فراموش می کند از ماتریالیسم حرف بزند.

ولی به تدریج که تمام تضادها در دوران امپریالیسم تعمیق می یابد، نظام سرمایه داری بیش از پیش به نظریه کلیدی روی می آورد: یعنی ضرورت مذهب و عرفان برای توده ها. و به این ترتیب فاشیسم نازی نشان داد که باز هم بیشتر از این ها باید به سوی راز و رمز مداری و نظریات عرفانی رفت و حتی خیلی بیشتر از مذاهب قدیمی باید از خرد فاصله گرفت. آن چه برای الیگارشنی نظام سرمایه داری خطرناک به نظر می رسد، این است که کارگران به قوانین تاریخ دسترسی پیدا کنند. به همین علت فاشیسم بر آن می شود تا آلهائی را که دارای چنین شناختی هستند، یعنی مارکسیست ها را کاملاً از بین ببرد و نژاد پرستی را در اذهان عمومی تلقین کند. به این ترتیب مبارزه طبقاتی نفی شد و به جای آن مبارزه نژادها مطرح گردید.

راز و رمز مداری و عرفانی که در این اندیشه مشاهده می شود واقعاً ابتذال آمیز است. در این جا کاملاً آشکار است که نژاد پرستی چیزی نیست به جز کار بست ترفندی برای استتار طبقات اجتماعی. در حالی که مقدماتی ترین شناخت علمی نشان می دهد که نژاد و جنگ نژادی چیزی به جز افسانه پردازی ساختگی نیست. ولی روزنبرگ (Rosenberg) نظریه پرداز رسمی در زمینه نژاد پرستی اعلام می کند که گویی دلیل خاصی وجود دارد که نباید در فراسوی نژاد به جست و جو پرداخت، زیرا نژاد و جنگ نژادی فرجام شناخت نهائی است: «برای ما ممکن نیست که فراتر از این برویم». در واقع، «دولت نژاد پرست» است که می خواهد با آهن و آتش درک آنچه را که در فراسوی نژاد نهفته، ناممکن سازد و به شکل دائمی تاریک اندیشی را سازمان دهی کند. با از میان بردن آزادی دموکراتیک و علم، باید راز و رمز مداری و عرفان را جایگزین کنند. اینک، نظام سرمایه داری علیه علم موضع می گیرد. راز و رمز مداری و اندیشه های عرفانی باید انسان را در حماقتی بی حد و مرز غرق کند، و او را به فردی کاملاً فرمانبردار و آماده برای جنگ تبدیل سازد. - تکیه از پورتال است -

به همین علت مکتب راز و رمز مدار و عرفان مسلک نیز می بایستی مسلک تنفر و تحریک باشد و نه به عطر معنویت بلکه باید به بوی خون آغشته باشد و نظام تربیتی باید جای خود را به پرورش نژاد نوینی واگذار کند. انسان کمال مطلوب برای نظام نژاد پرست، آدم ماشینی و رباتیک است که نژاد آریائی به مثابه پوششی برای بازنمایی آن خواهد بود. روح نژادی که نازی ها می خواهند به انسان تلقین کنند، روح برده است، یعنی روحی که انسان را تا جایی که ممکن است به آدم ماشینی و رباتیک تبدیل می کند. پس از این همه جایگزینی، سرمایه داری بزرگ المان بر آن می شود که جایگزینی برای روح بشر بسازد. سرمایه داری المان می خواهد ظلمت را در کشوری حاکم سازد که تحت تأثیر فلاسفه عصر روشنائی فرانسه، عصر روشنائی المان گسترش یافته بود، این عصر روشنائی نام بزرگان فلسفه کلاسیک و ادبیات المان را به یاد می آورد، بزرگانی مانند کانت، گوته و هگل.

گوته «همیشه روشنی بیشتری» می خواست و این از آخرین سخنان اوست. نازی ها، اما همیشه خواهان نور کمتر و ظلمت بیشتری هستند، به همین علت متفکرین بزرگ عصر روشنائی را یا به سکوت برگزار می کردند و یا این که نظریات آنها را در اشکال مبتدلی به تحریف می آلودند. در حالی که بورژوازی انقلابی ماتریالیست بود و به خاطر علمی که بدان نیازمند بود علیه کلیسا دست به شورش زد. این بار، پرولتاریا است که به علم نیازمندی باشد و با آن متحد می شود. از آغاز قرن بیستم، بورژوازی مدعی ضرورت مذهب برای توده ها بود و سرمایه داری در حال زوال می کوشید تا با اتکاء به بربرترین اشکال راز و رمز مداری، و در رمز و راز خون و نژاد، و با تلاش در ایجاد ظلمت در روح توده ها پناهگاهی برای تداوم حیات خود جست و جو کند.

روزنبرگ Rosenberg نظریه پرداز نژاد پرست وقتی جست و جو در فراسو و پشت صحنه نژاد پرستی را ممنوع اعلام کرد، می دانست به چه کاری دست می زند، زیرا در پشت پرده «آریائی برتر با موهای بور و چشمان آبی» طبقه پست جهان وطنی، الیگارشسی نظام سرمایه داری موضع گرفته بود. به همین علت است که در خود المان، آریائی برتر با موهای بور و چشمان آبی می توانست پای موعظه هیتلر بنشیند که او نه موهایش بور بود و نه چشمانش آبی و نه حتی به نژاد آریا تعلق داشت و تنها به این علت ساده که چنین نژادی وجود نداشت. ولی موسیلمانی برای نژاد آریائی شمالی موعظه می کرد و سرمایه داری جاپانی نیز نژاد پرست شد.

ولی با تمام تلاش های نظام سرمایه داری برای نجات خود با توسل به چنین شیوه هایی که در پی حذف عصر روشنائی و دو هزار سال تمدن در اذهان عمومی است، به نتیجه نخواهد رسید. زیرا پیش از همه یک ششم کره زمین از حیطة سیطره او خارج شده، و اتحاد جماهیر شوروی به دژ مستحکم صلح و در عین حال تمدن تبدیل گشته است. کشور سوسیالیستی سرزمین خرد و روشنائی نیز هست. فاشیسم نمی تواند چنین قانونی را که هستی را مبدأ آگاهی می داند بی اعتبار سازد. هر چند تلاششان بر این بود که افسانه هایی را که به شرایط و سطح زیستی قرن دهم تعلق داشت، در ذهن بشریت قرن بیستم تزریق کنند. ولی شرایط زیستی امروز شرایط قرن بیستم است. هر چند که خواستند در ذهن پرولتاریای صنعتی ذهنیت ژرمن های باستانی را تزریق کنند، ولی شرایط زیستی آنها – استثمار سرمایه داری – ذهنیت پرولتاریای انقلابی را در آنها دوباره متشکل می سازد. به طور کاملاً مشخص به همین دلیل است که فاشیسم با خشونت بی بدیل در پی تحقق جهانی ناممکن می کوشد. ولی چنین خشونت تنها نشان ضعف آنهاست و توده های کارگر را بیش از پیش علیه خود بسیج می کند، خصوصاً به این علت که تضادهای نظام سرمایه داری گسترش یافته و فاشیسم نه تنها قادر به حل آنها نیست بلکه آن را وخیم تر نیز می سازد.

هیتلر و هم مسلکانش با خدمت به کلان سرمایه داری، جهنمی عظیم روی زمین بر پا کردند. ولی توده های شهید شده این بار علیه جنگ و بینوائی شکایاتشان را به آسمان خواهند سپرد.

در حالی که بورژوازی محافظه کار از ماتریالیسم اجتناب می کند، تأثیرات اندیشه پیشگام و ماتریالیسم در توده های وسیع مردم فرانسه دست نخورده باقی می ماند، و پیشگامان پرولتاریای انقلابی ماتریالیسم مدرن را برمی گزینند: یعنی ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، همان گونه که در تاریخ حزب بلشویک نوشته شده، در «بنیاد تئوریک کمونیسم، اصول تئوریک حزب مارکسیست» شکل یافته است. احزاب کمونیست تنها احزاب مارکسیستی هستند. احزاب دومین انترسینوال صراحتاً ماتریالیسم دیالکتیک را نفی می کنند و به همان شکلی که دیدیم، یعنی اصلی که بدون آن ماتریالیسم تاریخی نیز وجود نخواهد داشت. ولی به این علت که ماتریالیسم تاریخی می تواند پایه و اساس علمی حرکت سیاسی را تشکیل دهد، حزب ما تنها حزبی است که علم را اساس حرکت خود قرار می دهد. در حزب ما، بیانیه ها و راه کارها از طریق سازش و سنتز نظریات و منابع متنوع صادر نمی گردد. قطعنامه های حزب ما حاصل تمرکز روی تحلیل واقعیات در رابطه با منافع توده های مردم است. این علم به ما متعلق دارد و فرجام سیر

تحولی دراز مدتی است که فلسفه عصر روشنائی یکی از مراحل مهم آن به حساب می آید، و از همین رو ما وارث و ادامه دهنده آن هستیم، مضافاً بر این که حزب ما تنها حزبی است که به شیوه قانونمند و دائمی عهده دار کار و وظیفه ای شده که در قرن هجدهم آنسیکلوپدист ها به عهده داشتند.

حزب ما تنها حزبی است که نور علم را در رابطه با مسائل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بین توده ها منتشر می کند. از طرف دیگر بی هیچ استثنائی، مسأله آموزش توده ها نیست، بلکه می خواهیم به آنها نشان دهیم، همان گونه که دکارت می گوید، « اندکی مس و شیشه تا چه اندازه می تواند به اندازه طلا و الماس با ارزش باشد ». حزب ما تنها حزبی است که به نحو کاملاً موثری از علم علیه ظلمت و ناآگاهی دفاع می کند و به همین علت نیز توجه بهترین نمایندگان علم و ادب فرانسه را به خود جلب کرده است.

از سوی دیگر، انصراف از مقابله در برابر خشونت در سطح سیاسی، با انصراف از مقابله با راز و رمز داری جهان ظلمت به شکل مضاعف تبلور می یابد: معنویت مونیخ و مونیخ معنویت. راز و رمز مداری و عرفان پستی و بردگی به معنای سقوط طبقه ای است که در گذشته انقلابی بود. حزب کمونیست، حزب نیروهای پیشگام جامعه، حزب مبارز در عرصه خرد است. بر این اساس است که حزب ما در تداوم فرانسوی ترین تفکرات گام بر می دارد، یعنی تفکرات آنسیکلوپدист ها. حزب کمونیست ادامه دهنده راستین چنین جهشی در تاریخ اندیشه است، و پیوسته در گسترش و زنده و پویا نگه داشتن آن می کوشد.

بقیه پی نوشت:

(۷) نیک سرشتی اولیه که ترجمه la bonté originelle است، به پیکره نظریات ژان ژاک روسو تعلق دارد. به باور او انسان موجودی طبیعتاً نیک بوده که عدالت و نظم را دوست دارد و هیچ انحرافی در نهاد اولیه انسان وجود ندارد. نیکی و پلیدی در انسان حاصل رویدادها و حوادث و شرایط زیست محیطی اجتماعی او می باشد.

François Noël Babeuf (۸)

متولد ۲۳ نوامبر ۱۷۶۰ انقلابی فرانسوی که از پیشگامان کمونیسم بوده و در ۲۷ می ۱۷۹۷ محکوم و اعدام شد.

François Marie Charles Fourier (۹)

به تاریخ ۷ اپریل ۱۷۷۲ در بزانشون (فرانسه) و در ۱۰ اکتوبر ۱۸۳۷ در پاریس در گذشت، اوفیسوف بود و مارکس و انگلس او را به عنوان «سوسیالیست اوتوپی انتقادی» باز شناسی می کردند که روبرت اوون نیز یکی دیگر از نمایندگان این مکتب بوده است.

Jeremy Bentham (۱۰)

15 فبروری ۱۷۴۸ در لندن به دنیا آمد و در ۶ جون ۱۸۳۲ چشم از جهان فرو بست. فیلسوف انگلیسی اصلاح طلب

Robert Owen (۱۱)

14 می ۱۷۷۱ – ۱۷ نوامبر ۱۸۵۸. سوسیالیست انگلیسی اصلاح طلب

Étienne Cabet (۱۲)

۱ جنوری ۱۷۸۸ – ۹ نوامبر ۱۸۵۶ او نظریه پرداز سیاسی فرانسوی و در طیف سوسیالیستهای اتوپیک بود.

منبع:

Publié par "Etudes Marxistes", N°2 – 1er trimestre 1989

L'article «La philosophie des Lumières et la pensée moderne» a été écrit par Politzer en juillet 1939 pour le 150ème anniversaire de la Révolution Française.

http://www.marxists.org/francais/politzer/works/1939/phi_lumieres.htm

گاهنامه هنر و مبارزه

۱۷ دسمبر ۲۰۱۴